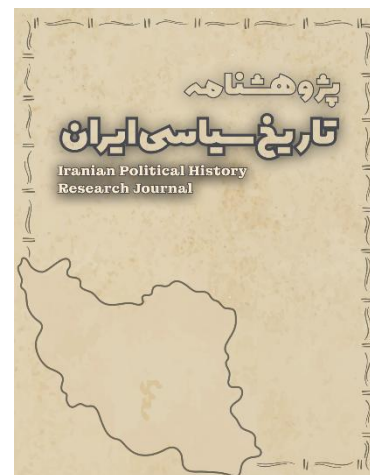


An Inquiry into Taxation Policy during the Khwarazmian Era and Its Impact on Political Crisis and Rebellions

1. Seyyed Amirhossein Hashemi^{ID*}: Department of Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email Address: s.a.hashemi89@yahoo.com



Abstract:

This article investigates the taxation policies of the Khwarazmian dynasty and their role in shaping the political and social crises of the 12th and early 13th centuries. Using a historical-analytical method and relying on primary sources such as Juvayni, Ibn al-Athir, and other classical texts alongside modern scholarly works, the study analyzes the fiscal structure, administrative practices, and socio-economic consequences of taxation under the Khwarazmian state. The findings reveal that although the fiscal system was complex and bureaucratically developed, it suffered from systemic issues, including excessive tax burdens on peasants, artisans, and merchants, widespread corruption, and the absence of mechanisms for social accountability. Increasing tax pressure, coupled with declining trust among the populace and local elites, undermined the legitimacy of the central government, paving the way for regional revolts, popular resistance, and provincial fragmentation. Through the lens of Max Weber's legitimacy theory, the institutional perspectives of the Annales School, and state-centered approaches, the article demonstrates that taxation in pre-modern Iran was not merely an economic instrument but a deeply political and ideological one. The conclusion highlights the significance of historical tax policies as a critical window into understanding the nature of state formation, power dynamics, and state-society relations in medieval Iran, offering directions for future research in Iran's political-economic history.

Keywords: Khwarazmian dynasty, taxation policy, political legitimacy, social crisis, local revolts, state theory.

How to Cite: Hashemi, S. A. (2023). An Inquiry into Taxation Policy during the Khwarazmian Era and Its Impact on Political Crisis and Rebellions. Iranian Political History Research Journal, 1(3), 14-25.

Received: 22 July 2023

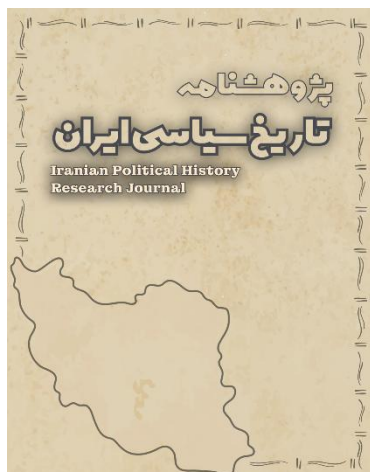
Revised: 1 September 2023

Accepted: 20 September 2023

Published: 5 October 2023



واکاوی سیاست مالیاتی در دوران خوارزمشاهیان و اثر آن بر بحران سیاسی و شورش‌ها



۱. سیدامیرحسین هاشمی^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: s.a.hashemi89@yahoo.com

چکیده

مقاله حاضر به بررسی سیاست‌های مالیاتی دولت خوارزمشاهیان و نقش آن در شکل‌گیری بحران‌های سیاسی و اجتماعی در سده‌های ششم و هفتم هجری می‌پردازد. پژوهش با بهره‌گیری از روش تاریخی-تحلیلی و تحلیل منابع اصیل همچون آثار جوینی، ابن‌اثیر و دیگر متون معتبر کلاسیک و پژوهش‌های معاصر، تلاش می‌کند تا ساختار مالیاتی، عملکرد دیوانیان، و بازتاب‌های اجتماعی این سیاست‌ها را تحلیل کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که نظام مالیاتی خوارزمشاهیان، اگرچه از نظر ساختاری پیچیده و دیوانی سازمان‌یافته بود، اما در عمل دچار بحران‌های گسترده‌ای نظیر فشار بیش از حد بر دهقانان، پیشه‌وران و بازرگانان، فساد گسترده در دستگاه مالی، و نبود سازوکارهای پاسخگو برای رفع نارضایتی اجتماعی شد. افزایش بار مالیاتی، همراه با کاهش اعتماد مردم و نخبگان محلی، نه تنها به تضعیف مشروعیت دولت مرکزی انجامید بلکه زمینه‌ساز شورش‌های محلی، مقاومت‌های مردمی، و واگرایی ایالتی شد. تحلیل مقاله در چارچوب نظریه‌های مشروعیت وبر، دیدگاه نهادگرایانه مکتب آنال، و نظریه دولت‌محور نشان می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی، به‌ویژه مالیات، در تاریخ ایران نه صرفاً کارکردی اقتصادی بلکه نقشی سیاسی-اجتماعی و حتی گاه ایدئولوژیک داشته‌اند. در پایان مقاله بر اهمیت مطالعه تاریخ مالیات به‌مثابه بستر تحلیل ساختار دولت و رابطه آن با جامعه تأکید می‌شود و پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آینده در حوزه تاریخ اقتصادی-سیاسی ایران ارائه می‌گردد.

کلیدواژگان: خوارزمشاهیان، سیاست مالیاتی، مشروعیت سیاسی، بحران اجتماعی، شورش‌های محلی، نظریه دولت.

نحوه استناددهی: هاشمی، سیدامیرحسین. (۱۴۰۲). واکاوی سیاست مالیاتی در دوران خوارزمشاهیان و اثر آن بر بحران سیاسی و شورش‌ها. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱(۳)، ۲۵-۱۴.

تاریخ دریافت: ۳۱ تیر ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۰ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۹ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۳ مهر ۱۴۰۲



سلسله خوارزمشاهیان که در سده‌های پنجم تا هفتم هجری قمری بر بخش‌های وسیعی از ایران و سرزمین‌های پیرامون حکومت می‌کردند، یکی از مهم‌ترین حکومت‌های ایرانی در دوره اسلامی به شمار می‌روند که در بستر تحول‌آمیز میان خلافت عباسی و حمله مغول شکل گرفتند. این سلسله که با فرمانروایی آنوشتگین غرچه آغاز شد و با سلطه علاءالدین محمد خوارزمشاه به اوج قدرت رسید، موفق به ایجاد نظامی دیوانی نسبتاً منسجم، ارتشی منظم و ساختاری اداری پیچیده شد که در آن نقش مالیات به‌عنوان منبع اصلی درآمد دولت مرکزی، بسیار حیاتی بود (Bosworth, ۱۹۶۸). با این حال، سیاست‌های مالیاتی این دوران، به‌ویژه در دوره پایانی حکومت، یکی از مهم‌ترین عوامل تشدید نارضایتی‌های اجتماعی، بحران‌های منطقه‌ای و نهایتاً فروپاشی سیاسی خوارزمشاهیان تلقی می‌شود. بررسی دقیق سیاست‌های مالیاتی این حکومت، می‌تواند نشان دهد که چگونه سازوکارهای مالی در درون یک نظام دیوانی، نه تنها ابزاری برای تثبیت اقتدار سیاسی، بلکه عاملی برای گسترش شکاف اجتماعی و نارضایتی‌های عمومی بوده‌اند.

در بستر دولت‌های اسلامی قرون میانه، مالیات نه تنها منبعی اقتصادی برای تأمین هزینه‌های دیوان، نظامیان و دربار محسوب می‌شد، بلکه بازتابی از رابطه دولت با رعایا و ابزار مشروعیت‌بخشی سیاسی نیز تلقی می‌گردید. در نظام‌های پیشامدرن همچون خوارزمشاهیان، مالیات‌گیری شدید، اغلب نشان از ضعف مالی حکومت و فقدان سازوکارهای جایگزین اقتصادی داشت و در شرایط بحرانی، سبب بروز تنش‌های اجتماعی و شورش‌های منطقه‌ای می‌شد (Lambton, ۱۹۸۰). در همین زمینه، مطالعه سیاست‌های مالیاتی خوارزمشاهیان نه صرفاً از منظر اقتصادی، بلکه از منظر سیاسی-اجتماعی اهمیت دارد، چراکه پیوند وثیقی میان سیاست مالی، ساختار قدرت، سطح مشارکت نخبگان محلی و رضایت عامه برقرار است. درک این پیوندها می‌تواند به شناخت دقیق‌تری از سازوکارهای فروپاشی سیاسی در تاریخ ایران بینجامد.

بررسی منابع تاریخی دوره خوارزمشاهی نشان می‌دهد که نظام مالیاتی این سلسله، پیچیده، متنوع و متکی بر چندین نوع مالیات مستقیم و غیرمستقیم بوده است، از جمله خراج اراضی، مالیات بر تجارت، گمرک، و مالیات‌های فوق‌العاده که در شرایط جنگی یا بحران‌های مالی تحمیل می‌شدند. مورخان معاصر چون جونی در تاریخ جهانگشا و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ به کرات از فشارهای مالیاتی در دوره پایانی حکومت خوارزمشاهیان سخن گفته‌اند و آن را عامل مهمی در خشم عمومی و از هم‌پاشیدگی دولت مرکزی دانسته‌اند (Juvayni, ۱۹۵۸; Ibn al-Athir, ۲۰۰۵). در همین حال، مطالعات مدرن نیز به تحلیل نقش سیاست‌های مالیاتی در تضعیف مشروعیت سیاسی خوارزمشاهیان پرداخته‌اند. برای نمونه، بوسورث (Bosworth, ۱۹۷۶) به این نکته اشاره کرده است که افزایش بار مالیاتی، به‌ویژه در اواخر سلطنت علاءالدین محمد، موجب بروز شورش‌هایی در برخی ایالات شد و حتی همکاری نخبگان محلی با دولت مرکزی را کاهش داد.

از منظر پیشینه پژوهش، در سال‌های اخیر توجه بیشتری به جنبه‌های اقتصادی و مالی تاریخ ایران اسلامی شده است. آثار آن لمبتون، از جمله کتاب اسلام و مالکیت زمین در ایران (Lambton, ۱۹۵۳)، در تحلیل ساختار اقتصادی حکومت‌های اسلامی، از جمله خوارزمشاهیان، نقش مهمی ایفا کرده‌اند. وی بر این باور است که ارتباط میان مالکیت زمین، درآمد مالیاتی و کنترل سیاسی، در تمامی دولت‌های اسلامی قرون میانه، تعیین‌کننده پایداری یا فروپاشی حکومت بوده است. همچنین پژوهش‌هایی چون اثر برنارد لوئیس (Lewis, ۲۰۰۲) و مارشال هاجسون (Hodgson, ۱۹۷۴) نیز با تأکید بر نظام‌های قدرت در دنیای اسلامی، ابعاد

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

نهادی سیاست مالیاتی را در چارچوب بزرگ‌تری از نظم سیاسی بررسی کرده‌اند. با این حال، تحلیل اختصاصی و جامعی درباره سیاست‌های مالیاتی خوارزمشاهیان و پیوند آن با شورش‌های سیاسی، هنوز جای کار دارد و خلأیی جدی در ادبیات تاریخی-تحلیلی ایران به شمار می‌رود.

با توجه به آنچه گفته شد، مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه سیاست‌های مالیاتی خوارزمشاهیان، به‌ویژه در نیمه دوم سلطنت آنها، در شکل‌گیری نارضایتی‌های عمومی، بحران مشروعیت، و نهایتاً فروپاشی ساختار سیاسی نقش داشته است. به بیان دیگر، پرسش این است که آیا سیاست مالیاتی خوارزمشاهیان صرفاً در راستای تأمین مالی دولت تعریف شده بود، یا اینکه فراتر از آن، بازتابی از شیوه حکمرانی، رابطه مرکز و پیرامون، و تعاملات دولت با نخبگان ایالتی و طبقات فرودست بود؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند تحلیل میان‌رشته‌ای میان تاریخ، سیاست، و اقتصاد است.

هدف این مقاله، بررسی ساختار، کارکرد و پیامدهای سیاست مالیاتی خوارزمشاهیان با تأکید بر نقش آن در شکل‌گیری شورش‌ها و بحران‌های سیاسی است. در این راستا، مقاله تلاش می‌کند از رهگذر تحلیل اسناد تاریخی و خوانش تفسیری منابع، الگوهای مشخصی را در رابطه میان فشار مالیاتی و بروز بحران‌های مشروعیتی شناسایی کند. پرسش‌های فرعی این پژوهش عبارتند از: (۱) ساختار مالیاتی دولت خوارزمشاهی چه ویژگی‌هایی داشت؟ (۲) چه طبقات اجتماعی بیشترین تأثیر را از این سیاست‌ها پذیرفتند؟ (۳) چه شواهدی از واکنش‌های مردمی، مقاومت‌های منطقه‌ای و شورش‌های مالیاتی در منابع تاریخی موجود است؟ و (۴) چه نسبتی میان سیاست مالیاتی و بحران سیاسی نهایی خوارزمشاهیان می‌توان برقرار کرد؟ با پاسخ به این پرسش‌ها، مقاله حاضر گامی در جهت فهم سازوکارهای فروپاشی سیاسی در تاریخ ایران و جایگاه اقتصاد سیاسی در آن خواهد بود.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش از روش تاریخی-تحلیلی بهره گرفته شده است که یکی از روش‌های بنیادی در مطالعات تاریخ سیاسی محسوب می‌شود. این روش امکان می‌دهد تا پدیده‌های تاریخی نظیر سیاست‌های مالیاتی در یک چارچوب تحلیلی و در ارتباط با ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بررسی شوند. در این مقاله، تمرکز اصلی بر واکاوی نحوه تدوین، اجرای و پیامدهای سیاست‌های مالیاتی در دوران خوارزمشاهیان قرار دارد و تلاش شده است تا این سیاست‌ها نه صرفاً به عنوان رویدادهای اقتصادی، بلکه به عنوان ابزارهایی در جهت تنظیم قدرت سیاسی، کنترل اجتماعی و تولید یا تضعیف مشروعیت سیاسی فهمیده شوند. روش تاریخی-تحلیلی، به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که از طریق تحلیل علی و تفسیری، بین سیاست‌های مالیاتی و واکنش‌های سیاسی و اجتماعی در سطوح مختلف ارتباط برقرار کند و مسیرهای علی پیچیده میان ساختار اقتصادی و بحران‌های سیاسی را آشکار سازد.

داده‌های این پژوهش از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. منابع اصلی مورد استفاده در این مطالعه شامل آثار مورخان کلاسیک جهان اسلام همچون جوینی در تاریخ جهانگشا، ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، و گردیزی در زین‌الاکبار است که اطلاعات دست‌اولی درباره ساختار مالی، نوع مالیات‌ها، و شیوه وصول آنها در دوران خوارزمشاهیان فراهم می‌کنند. همچنین متون فارسی کهن همچون مجمل‌التواریخ و راحة‌الصدور نیز برای تحلیل شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوران مورد استفاده قرار گرفته‌اند. علاوه بر این منابع دست‌اول، از آثار پژوهشگران معاصر در حوزه تاریخ اقتصادی و سیاسی ایران و جهان اسلام مانند اثرات محمد قزوینی، عبدالحسین زرین‌کوب، کلیفورد ادموند بوسورث و دیگر پژوهشگران بهره گرفته شده است. انتخاب این منابع با توجه به دقت تاریخی، میزان ارجاع در جامعه علمی و انسجام تحلیلی آنها صورت گرفته است تا بتوان از طریق آنها تصویری دقیق و مستند از سیاست‌های مالیاتی خوارزمشاهیان ترسیم کرد.

فرایند تحلیل داده‌ها در این پژوهش با بهره‌گیری از تحلیل محتوا و رویکرد تفسیری تاریخی انجام شده است. در این مسیر، ابتدا تمامی متون تاریخی و تحلیلی مرتبط با موضوع مطالعه، استخراج، طبقه‌بندی و کدگذاری شده‌اند تا الگوهای تکرارشونده در باب ساختار مالیاتی، اعتراضات اجتماعی، و تغییرات سیاسی شناسایی شوند. سپس تلاش شده است تا از طریق مقایسه بین مناطق مختلف جغرافیایی تحت سیطره خوارزمشاهیان، تمایزهای ساختاری و منطقه‌ای در نحوه وصول مالیات و نوع مقاومت‌ها بررسی گردد. تحلیل نهایی در چارچوب نظریه‌هایی همچون دولت پیشامدرن و نظریه‌های مشروعیت سیاسی در نظام‌های آسیای غربی صورت گرفته است تا بتوان از دل شواهد تاریخی، استنباط‌هایی در مورد پیوند سیاست مالیاتی و تزلزل سیاسی در آن دوران ارائه داد. بدین ترتیب، این پژوهش تلفیقی است از خوانش انتقادی متون، تحلیل ساختارهای نهادی، و تفسیر سیاسی رفتارهای اجتماعی با محوریت سیاست‌های مالیاتی در دوره خوارزمشاهیان.

ساختار مالیاتی دولت خوارزمشاهی

ساختار مالیاتی دولت خوارزمشاهی، همچون دیگر حکومت‌های اسلامی در قرون میانه، بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار دیوانی و اداری آن بود که به‌عنوان ابزار اصلی تأمین منابع مالی برای حکومت مرکزی و نیز وسیله‌ای برای تثبیت نظم سیاسی و اقتصادی به‌کار گرفته می‌شد. خوارزمشاهیان که میراث‌دار سنت‌های دیوان‌سالاری ایران ساسانی و خلافت عباسی بودند، دستگاه اداری پیچیده‌ای را برای اخذ مالیات‌ها سازمان‌دهی کردند که در آن، تعامل میان نهادهای مرکزی، نخبگان محلی و عاملان اجرایی نقش تعیین‌کننده‌ای در کارآمدی یا ناکارآمدی این سیاست داشت. دیوان مالیه در مرکز حکومت، وظیفه اصلی گردآوری، ثبت و تخصیص درآمدهای مالیاتی را بر عهده داشت و از طریق سلسله‌مراتبی از کارگزاران ولایتی، فرمانداران، مستوفیان و کاتبان، به مدیریت منابع در سراسر قلمرو خوارزمشاهی می‌پرداخت (Lambton, ۱۹۵۳). این دستگاه نه تنها نقش حساب‌داری و اداری داشت، بلکه در بسیاری از موارد، بازوی سیاسی حکومت نیز بود، چراکه کنترل منابع اقتصادی، به معنای کنترل قدرت در سطوح محلی و منطقه‌ای تلقی می‌شد.

منابع درآمد دولت خوارزمشاهی تنوع قابل توجهی داشت و در منابع تاریخی از چند نوع اصلی مالیات یاد شده است. نخستین و مهم‌ترین منبع درآمد، خراج اراضی یا مالیات زمین بود که از کشاورزان و اربابان اراضی گرفته می‌شد. این نوع مالیات، که بر اساس میزان زمین و نوع محصول تعیین می‌گردید، بار اصلی مالی دولت را تأمین می‌کرد و در مناطق حاصلخیز مانند گرگان، ری، نیشابور و ماوراءالنهر سهم عمده‌ای در بودجه داشت (Juvayni, ۱۹۵۸). علاوه بر خراج، عشور یا مالیات شرعی بر محصولات کشاورزی نیز از رعایا اخذ می‌شد که معمولاً به‌صورت درصدی از محصول بود. سومین منبع مهم، مالیات‌های تجاری و گمرکی بود که از بازرگانان، کاروان‌ها، بازارها و بنادر تجاری جمع‌آوری می‌شد. به‌ویژه در شهرهای مهمی چون خوارزم، بخارا و مرو که در مسیر راه‌های تجاری بزرگ قرار داشتند، این نوع درآمد نقش کلیدی در تقویت خزانه سلطنتی داشت (Bosworth, ۱۹۷۶). همچنین در شرایط بحرانی یا جنگی، دولت اقدام به اخذ مالیات‌های فوق‌العاده یا موقت می‌کرد که گاه به‌صورت مالیات سرانه، مالیات نظامی یا تبرعات اجباری از طبقات ثروتمند وضع می‌شد (Lambton, ۱۹۸۰).

در مدیریت و اجرای سیاست‌های مالیاتی، اقشار خاصی نقش محوری داشتند که هر یک به‌نوعی در سلسله مراتب دیوانی ایفای نقش می‌کردند. دیوانیان، به‌ویژه مستوفیان و کاتبان مالی، وظیفه ثبت و محاسبه میزان مالیات‌های جمع‌آوری‌شده، تهیه دفاتر و صدور حواله‌ها را بر عهده داشتند و به‌عنوان حافظان نظم مالی، نقشی مهم در حفظ ثبات دیوانی ایفا می‌کردند (Lambton, ۱۹۵۳). از سوی دیگر، اقطاع‌داران، یا کسانی که از سوی دولت بخشی از زمین‌ها یا مناطق درآمدزا به آنان واگذار می‌شد، با دریافت بخشی از مالیات‌ها به‌عنوان درآمد خود، نقش واسطه‌ای میان دولت مرکزی و مردم داشتند. اگرچه این نظام اقطاع، در

کوتاهمدت موجب تسهیل وصول مالیات‌ها و کاهش هزینه‌های اداری می‌شد، اما در بلندمدت زمینه فساد، بهره‌کشی از رعایا و تضعیف اقتدار دولت را فراهم می‌ساخت (Hodgson, ۱۹۷۴). همچنین مأموران اجرایی مالیات، که گاه از میان نخبگان محلی یا عوامل نظامی انتخاب می‌شدند، با دریافت حق‌السعی و امتیازات خاص، انگیزه‌ای برای افزایش فشار بر مردم و تحمیل مالیات‌های اضافی داشتند. بدین‌سان، نظام مالیاتی دولت خوارزمشاهی، بیش از آنکه بر عدالت مالی یا اصول اقتصادی پایدار استوار باشد، بر مبنای تعاملات قدرت، تبعیض طبقاتی و سازش‌های سیاسی میان مرکز و پیرامون عمل می‌کرد (Lewis, ۲۰۰۲).

سیاست مالیاتی در راهبردهای اقتصادی حکومت خوارزمشاهی جایگاهی کلیدی داشت، زیرا دولت فاقد منابع مستقل از جامعه، نظیر درآمدهای نفتی یا مالیات بر صنایع بزرگ، بود و ناگزیر بود برای تأمین هزینه‌های ارتش، دربار، دیوان‌سالاری و ساخت‌وسازهای عمومی، به درآمدهای مالیاتی تکیه کند. در واقع، سیاست مالیاتی نه تنها ابزار تأمین بودجه، بلکه معیاری برای سنجش کارآمدی حکومت، میزان مشروعیت سیاسی، و سطح عدالت اجتماعی تلقی می‌شد (Lambton, ۱۹۸۰). با افزایش نیازهای مالی حکومت، به‌ویژه در دوره‌های جنگ با قراختاییان یا تهدید مغولان، فشار مالیاتی افزایش یافت و بر طبقات متوسط و فرودست تحمیل شد. این روند، به‌تدریج موجب کاهش رضایت عمومی، گسترش شکاف‌های اجتماعی، و در نهایت بروز مقاومت‌ها و شورش‌های محلی شد که برخی از آنها در منابع تاریخی به‌صراحت ثبت شده‌اند (Ibn al-Athir, ۲۰۰۵). از سوی دیگر، ناتوانی دولت در کنترل کامل اقطاع‌داران و نخبگان محلی، موجب شکل‌گیری شبه‌دولت‌هایی شد که مالیات را جمع‌آوری می‌کردند اما در خدمت منافع خود، نه دولت مرکزی، آن را مصرف می‌نمودند. این فرآیند نه تنها بنیان‌های اقتصادی حکومت را تضعیف کرد، بلکه مشروعیت آن را در چشم مردم از میان برد.

از مجموعه این عوامل چنین برمی‌آید که ساختار مالیاتی دولت خوارزمشاهی اگرچه در ظاهر پیچیده، منسجم و دارای تشکیلات رسمی بود، اما در عمل دچار ناکارآمدی، فساد، و تضاد منافع ساختاری بود که خود به‌عنوان یکی از بسترهای اصلی بحران سیاسی در اواخر عمر این سلسله عمل کرد. فشار مالیاتی بی‌قاعده، بهره‌کشی نخبگان محلی، و عدم نظارت کافی بر مجریان مالیاتی، موجب شد که مالیات نه تنها ابزاری برای تقویت دولت، بلکه در نهایت ابزاری برای فرسایش اقتدار سیاسی شود. مطالعه این ساختار می‌تواند درک ما از نقش اقتصاد سیاسی در فروپاشی حکومت‌های پیشامدرن ایرانی را عمیق‌تر کند.

بازتاب‌های اجتماعی-اقتصادی سیاست‌های مالیاتی

در دوره خوارزمشاهیان، همانند سایر حکومت‌های پیشامدرن ایرانی-اسلامی، ساختار اقتصادی به شدت متکی بر درآمدهای مالیاتی بود و بار اصلی این درآمدها عمدتاً بر دوش طبقات مولد جامعه، یعنی دهقانان، پیشه‌وران، بازرگانان و طبقات شهری قرار داشت. در این میان، دهقانان به‌عنوان اصلی‌ترین تولیدکنندگان ثروت کشاورزی و دارندگان زمین، بیش از دیگر اقشار تحت فشار مالیاتی قرار می‌گرفتند. نظام خراج، که به‌صورت مقطوع یا نسبتی از محصول کشاورزی اخذ می‌شد، چنان سازمان یافته بود که در سال‌های خشکسالی یا افت عملکرد، بار مالیاتی همچنان بر دوش کشاورزان باقی می‌ماند و دولت، کمتر به وضعیت معیشتی آنان توجه می‌کرد (Lambton, ۱۹۵۳). در بسیاری از موارد، اگر دهقانان از پرداخت خراج ناتوان بودند، مأموران دیوانی به ضبط اموال، فروش دام یا حتی مصادره زمین‌های زراعی آنان مبادرت می‌ورزیدند. این روند، نه تنها به افول طبقه دهقانی منجر می‌شد، بلکه موجب مهاجرت اجباری به شهرها، گسترش فقر، و افزایش جمعیت حاشیه‌نشین شهری می‌گردید (Hodgson, ۱۹۷۴).

در کنار دهقانان، پیشه‌وران و صنوف شهری نیز هدف سیاست‌های مالیاتی بودند که گاه به صورت مستقیم از طریق مالیات بر تولیدات و گاه به صورت غیرمستقیم از طریق اجاره مغازه، عوارض بازار، و باج‌های محلی اعمال می‌شد. به‌ویژه در شهرهایی که فعالیت‌های صنعتی-کارگاهی گسترده‌ای وجود داشت، همچون نیشابور، بخارا و ری، این مالیات‌ها مانعی جدی در برابر توسعه اقتصادی محسوب می‌شدند (Lewis, ۲۰۰۲). بسیاری از پیشه‌وران شکایت داشتند که مأموران دولتی بدون حساب و کتاب، مبالغی به عنوان مالیات از آن‌ها دریافت می‌کنند که متناسب با سود واقعی تولید آن‌ها نیست و تنها موجب افزایش هزینه‌های تولید و کاهش سرمایه‌گذاری در کارگاه‌های شهری می‌شود. این فشار مالیاتی، به‌ویژه در اواخر حکومت علاءالدین محمد خوارزمشاه، شدت گرفت؛ زمانی که دولت درگیر هزینه‌های سنگین جنگی و آماده‌سازی برای مقابله با تهدید مغولان بود (Bosworth, ۱۹۷۶).

از سوی دیگر، بازرگانان که ستون فقرات نظام مبادلاتی خوارزمشاهیان بودند نیز از پیامدهای سیاست‌های مالیاتی مصون نماندند. در نظام مالیاتی این دوران، بازرگانان موظف بودند هنگام عبور از مسیرهای تجاری و ورود به شهرها، انواع گوناگون مالیات‌های گمرکی، راه‌داری و عوارض بازار را پرداخت کنند. گرچه در ظاهر، این مالیات‌ها در راستای حمایت از امنیت راه‌ها و زیرساخت‌های تجاری اخذ می‌شد، اما در عمل، به دلیل نبود نظارت کافی بر مأموران، به ابزاری برای باج‌خواهی و فساد مالی بدل گردید (Juvayni, ۱۹۵۸). بسیاری از کاروان‌های تجاری در مسیرهایی مانند جاده ابریشم، با تعدد ایستگاه‌های مالیاتی و مطالبه‌های فراقانونی روبرو می‌شدند که نه تنها سود تجارت را کاهش می‌داد، بلکه تمایل آنان به فعالیت اقتصادی در قلمرو خوارزمشاهیان را نیز کم‌رنگ می‌کرد. منابعی چون تاریخ جهانگشا از بازرگانانی سخن می‌گویند که از شهرهایی چون بلخ و سمرقند به سرزمین‌های مجاور مهاجرت کردند، چراکه سیاست‌های مالیاتی را مانعی در برابر توسعه تجارت می‌دانستند (Juvayni, ۱۹۵۸).

فشار و فشار بیش از اندازه مالیاتی، به‌ویژه در ایالات دور از مرکز، موجب بروز نارضایتی‌های گسترده منطقه‌ای گردید. در مناطقی مانند سیستان، طبرستان، کرمان و خراسان، گزارش‌هایی از سرپیچی نخبگان محلی از پرداخت مالیات به دولت مرکزی موجود است که نشان از بحران اعتماد و کاهش مشروعیت دولت در این مناطق دارد (Ibn al-Athir, ۲۰۰۵). همچنین در برخی مناطق، چون ری و نیشابور، شورش‌هایی محلی با انگیزه مخالفت با مأموران مالیاتی و دیوان‌سالاران مرکزی به وقوع پیوست. این شورش‌ها غالباً با سرکوب شدید مواجه می‌شدند، اما در عین حال ریشه در ساختار ناسالم و ناعادلانه نظام مالیاتی داشتند. در منابع تاریخی از شورش‌هایی نام برده شده که در آن مردم معترض، دفاتر دیوانی را آتش زدند یا مأموران مالیاتی را به قتل رساندند، که این خود گویای عمق تنفر اجتماعی از ساختار مالیاتی ستمگرانه بود (Bosworth, ۱۹۷۶).

از جمله وجوه پررنگ بازتاب‌های اجتماعی سیاست‌های مالیاتی، ستم سیستماتیک و سوءاستفاده‌های گسترده‌ای بود که توسط مأموران دیوانی و وابستگان حکومت صورت می‌گرفت. در شرایطی که نظارت مؤثری بر عملکرد دیوانیان وجود نداشت، بسیاری از مأموران اقدام به تحمیل مالیات‌های خارج از عرف، تهدید اهالی، و ضبط اموال مردم می‌کردند. در برخی منابع از زنانی یاد شده که برای نجات دارایی خانواده‌شان مجبور به فرار یا پناه بردن به اماکن مذهبی شدند (Lambton, ۱۹۸۰). سوءاستفاده از قدرت مالیاتی، نه تنها اعتماد مردم به دولت را از میان می‌برد، بلکه بنیان‌های اخلاقی جامعه را نیز فرسوده می‌کرد. افزون بر آن، برخی نخبگان محلی که در ظاهر با دولت همکاری می‌کردند، در عمل مالیات‌ها را برای خود مصادره کرده یا تنها بخشی از آن را به خزانه مرکزی واریز می‌نمودند، و در نتیجه شکاف میان مرکز و پیرامون بیش از پیش تعمیق می‌یافت (Lewis, ۲۰۰۲).

در واکنش به این وضعیت، مقاومت‌های مردمی به صورت‌های گوناگون بروز یافت. در کنار شورش‌های مسلحانه، برخی جوامع محلی به روش‌های انفعالی چون ترک زمین، مهاجرت، یا حتی اعتصاب‌های غیررسمی روی آوردند. در برخی موارد نیز علمای دینی و رهبران مذهبی به حمایت از مردم برخاستند و مالیات‌های تحمیلی را «نامشروع» خواندند. این حمایت دینی، به شدت مشروعیت دولت را در نظر عامه مردم کاهش داد و زمینه را برای سقوط آن فراهم ساخت (Hodgson, ۱۹۷۴). به طور کلی، سیاست‌های مالیاتی خوارزمشاهیان، به جای آنکه به تقویت دولت مرکزی بینجامد، موجب تقویت گسل‌های اجتماعی، تضعیف اعتماد عمومی، و تشدید واگرایی‌های منطقه‌ای شدند؛ فرایندی که در نهایت نقش مهمی در فروپاشی این سلسله بازی کرد.

پیوند سیاست مالیاتی با بحران سیاسی و شورش‌ها

در بررسی رابطه میان سیاست‌های مالیاتی و تحولات سیاسی در دوره خوارزمشاهیان، آنچه به وضوح از منابع تاریخی و تحلیل‌های معاصر قابل استنتاج است، پیوند وثیق میان فشارهای مالیاتی و تضعیف اقتدار سیاسی دولت مرکزی است. سیاست‌های مالیاتی که در آغاز به عنوان ابزار تأمین منابع مالی برای اداره حکومت و جنگ‌ها طراحی شده بودند، به تدریج به یکی از عوامل اصلی گسترش نارضایتی‌های اجتماعی، افزایش فاصله میان مرکز و ایالات، و در نهایت، بروز شورش‌ها و فروپاشی سیاسی بدل شدند. این روند، به ویژه در دوره پایانی حکومت علاءالدین محمد خوارزمشاه، با شدت بیشتری نمود یافت؛ زمانی که دولت درگیر بحران‌های متعدد داخلی و تهدید خارجی مغولان بود و برای جبران هزینه‌های فزاینده، بار مالیاتی را بر دوش اقشار مولد جامعه افزوده بود (Juvayni, ۱۹۵۸). در منابع تاریخی، نمونه‌های متعددی از شورش‌های مالیاتی و اعتراضات محلی به چشم می‌خورد که مستقیماً ناشی از سیاست‌های مالیاتی ستم‌گرانه و سوءمدیریت دیوانی بوده‌اند. برای مثال، در نیشابور، شهری با اهمیت اقتصادی و فرهنگی بالا، اعتراضات مردم به مأموران مالیاتی که مالیات مضاعف و خارج از عرف اخذ می‌کردند، منجر به درگیری‌های خشونت‌آمیز شد. جوینی در تاریخ جهانگشا گزارش می‌دهد که در این شهر، مردم خشمگین دفاتر دیوانی را به آتش کشیدند و برخی مأموران را به قتل رساندند؛ واقعه‌ای که با سرکوب شدید مواجه شد اما ریشه آن در نارضایتی از سیاست‌های مالیاتی بود (Juvayni, ۱۹۵۸). در منطقه خراسان نیز، شورش‌های پراکنده‌ای گزارش شده که در آنها نخبگان محلی به دلیل بار مالیاتی غیرقابل تحمل و نبود سازوکار گفت‌وگو با دولت مرکزی، علیه سلطه آن شوریدند (Ibn al-Athir, ۲۰۰۵). در این میان، نقش برخی علمای دینی در تشویق مردم به مقاومت نیز قابل توجه است؛ چراکه آنان مالیات‌های فراتر از حدود شرعی را نامشروع اعلام کرده و مشروعیت مذهبی حکومت را به چالش کشیده بودند (Lambton, ۱۹۸۰).

افزایش مالیات‌ها در این دوران، رابطه مستقیمی با ضعف اقتدار مرکزی داشت. دولت خوارزمشاهی در دهه‌های پایانی حکومت خود، به ویژه پس از گسترش تهدید مغولان، با کاهش درآمدهای پایدار، افزایش هزینه‌های نظامی، و وابستگی شدید به منابع مالیاتی، ناچار شد سیاست‌هایی اتخاذ کند که فشار بیشتری بر مردم وارد می‌ساخت. اما این سیاست‌ها، به جای تقویت دولت، به تحلیل مشروعیت و اقتدار آن انجامید. در واقع، هنگامی که دولت فاقد ظرفیت نهادی برای اعمال کنترل منصفانه بر نظام مالیاتی باشد، مالیات‌گیری نه به عنوان وظیفه‌ای شهروندی، بلکه به مثابه ستم تلقی می‌شود، و این امر خود زمینه‌ساز بی‌اعتمادی عمومی و افزایش گرایش به مقاومت یا حتی همکاری با دشمنان خارجی می‌گردد (Lewis, ۲۰۰۲). در مورد خوارزمشاهیان، همین فقدان اعتماد و تنفر گسترده مردمی، در مواجهه با حمله مغولان، به ویژه در خراسان و ری، خود را به شکل بی‌تفاوتی یا عدم مقاومت مؤثر نشان داد (Bosworth, ۱۹۷۶).

یکی دیگر از پیامدهای سیاست‌های مالیاتی نامتعادل در این دوران، تضعیف رابطه دولت مرکزی با ایالات و نخبگان محلی بود. در حالی که در اوایل حکومت، نوعی تعادل میان مرکز و پیرامون برقرار بود و نخبگان ایالتی سهم خود را از قدرت و منابع دریافت می‌کردند، در دوره‌های پایانی، افزایش دخالت‌های مالیاتی و بی‌توجهی به مصالح محلی، موجب کاهش وفاداری این نخبگان شد. در بسیاری از موارد، حکومت مرکزی برای تأمین منابع فوری، امتیازات مالیاتی نخبگان محلی را لغو کرد یا زمین‌های وقفی و خالصه را مجدداً مصادره نمود. این اقدامات، که بدون هماهنگی و برخلاف سنت‌های محلی انجام می‌شد، نارضایتی شدیدی در میان اشراف و کارگزاران ایالتی ایجاد کرد که برخی از آنان به شورش یا اتحاد با نیروهای مخالف دولت پرداختند (Lambton, ۱۹۵۳). این روند، به‌ویژه در مناطق مرزی همچون سیستان، خوزستان و گرگان، موجب ظهور کانون‌های مقاومت محلی شد که دیگر خود را مقید به تبعیت از مرکز نمی‌دانستند. از سوی دیگر، برخی از اقطاع‌داران که قبلاً با حکومت همکاری داشتند، با سوءاستفاده از ضعف مرکز، به مصادره مالیات‌های مردمی و اعمال حکومت خودمختارانه در مناطق خویش اقدام کردند، پدیده‌ای که خود به تجزیه قدرت و فروپاشی تدریجی نظم سیاسی منجر شد (Hodgson, ۱۹۷۴).

در بستر فروپاشی مشروعیت سیاسی خوارزمشاهیان، نقش سیاست‌های مالیاتی را نمی‌توان نادیده گرفت. مشروعیت سیاسی، به‌ویژه در نظام‌های پیشامدرن اسلامی، نه صرفاً از طریق قدرت نظامی یا مشروعیت مذهبی، بلکه از مسیر عدالت اجتماعی و رضایت عمومی حاصل می‌شد. دولت‌هایی که در تأمین امنیت، عدالت اقتصادی و رفاه نسبی ناکام می‌ماندند، دیر یا زود با بحران مشروعیت مواجه می‌شدند. در دوره علاءالدین محمد خوارزمشاه، افزایش مالیات‌ها، فساد گسترده دیوانی، و قطع حمایت نخبگان و علمای دینی، به از دست رفتن سرمایه اجتماعی حکومت منجر شد؛ به‌گونه‌ای که در زمان حمله مغولان، بسیاری از مردم نه‌تنها از حکومت دفاع نکردند، بلکه برخی نواحی به استقبال مهاجمان رفتند، چراکه آنان را از دولت مرکزی کمتر ستمگر می‌دانستند (Juvayni, ۱۹۵۸). این فروپاشی درونی، نه صرفاً نظامی یا دیپلماتیک، بلکه در سطح ریشه‌ای‌تر، حاصل سیاست‌های ناعادلانه اقتصادی و مالیاتی بود که اعتماد، حمایت و همراهی مردم را به کلی نابود کرده بود.

در مجموع، می‌توان گفت که سیاست‌های مالیاتی خوارزمشاهیان، به‌ویژه در دو دهه پایانی حکومت، از عوامل کلیدی در شکل‌گیری بحران سیاسی، افزایش شورش‌های منطقه‌ای، و سقوط مشروعیت دولت مرکزی بودند. تحلیل تاریخی این سیاست‌ها نشان می‌دهد که در نبود نهادهای نظارتی، فقدان ارتباط دوطرفه میان دولت و مردم، و عدم حساسیت نسبت به وضعیت اقشار پایین‌دست، حتی پیشرفته‌ترین دستگاه‌های دیوانی نیز به ابزاری برای تخریب اقتدار سیاسی بدل می‌شوند. از همین روست که مطالعه دقیق ساختارها و پیامدهای مالیاتی، نه‌تنها برای فهم تحولات اقتصادی، بلکه برای درک بنیادهای فروپاشی سیاسی در تاریخ ایران، اهمیت ویژه‌ای دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

مطالعه سیاست‌های مالیاتی خوارزمشاهیان و بازتاب‌های آن در بحران سیاسی و اجتماعی آن دوران، بستری مناسب برای تحلیل ساختارهای قدرت، منطق مشروعیت و فرایند فروپاشی در دولت‌های پیشامدرن ایرانی فراهم می‌سازد. از خلال بررسی تاریخی-تحلیلی وضعیت مالیاتی این دوره و پیامدهای آن، می‌توان به‌وضوح نشان داد که نظام مالیاتی در دوره خوارزمشاهیان نه‌تنها ابزار تأمین منابع اقتصادی حکومت بود، بلکه نقشی بنیادی در شکل‌دهی به رابطه دولت با جامعه،

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

تثبیت یا تزلزل نظم سیاسی، و تولید یا تحلیل مشروعیت سیاسی ایفا می‌کرد. این تحلیل را می‌توان در پرتو نظریه‌های دولت و مشروعیت، به‌ویژه نظریه وبر درباره اقتدار سنتی و عقلانی، و همچنین رهیافت‌های نهادگرایانه مکتب آنال و دولت‌محور بررسی کرد.

ماکس وبر در نظریه خود درباره انواع مشروعیت، بر سه گونه اقتدار سنتی، عقلانی و کاریزماتیک تأکید می‌کند و بر این نکته پای می‌فشارد که هرگاه ساختار مشروعیت از ثبات و انسجام بیفتد، دولت در معرض بحران قرار خواهد گرفت (Weber, ۱۹۷۸). در چارچوب دولت خوارزمشاهی، مشروعیت سیاسی ترکیبی از اقتدار سنتی (با تکیه بر میراث ایرانی و اسلامی) و اقتدار مذهبی (حمایت از نهادهای دینی و مشروعیت خلافت) بود. اما هنگامی که سیاست‌های مالیاتی بی‌عدالتی ایجاد کردند و باعث بروز ستم ساختاری شدند، این ترکیب مشروعیتی با چالش جدی مواجه شد. نارضایتی عمومی، شورش‌های محلی، و همراهی نکردن مردم با دولت مرکزی در بحران‌های کلان، از جمله حمله مغول، در واقع نشانه‌هایی از فروپاشی آن نوع مشروعیت‌اند که وبر آن را مشروعیت سنتی-دینی می‌نامد. افزون بر آن، رویکردهای نهادگرایانه که در مکتب آنال توسط تاریخ‌نگارانی چون فرناند برودل مطرح شد، بر نقش نهادهای اقتصادی و سیاسی در پایداری یا فروپاشی نظام‌های تاریخی تأکید می‌کنند (Braudel, ۱۹۸۱). در این نگاه، دولت پیشامدرن خوارزمشاهی به‌واسطه ناتوانی در ایجاد توازن نهادی میان مرکز و پیرامون، فقدان نظام کارآمد بازتوزیع منابع، و فقدان اعتماد متقابل میان مردم و حکومت، به مرور توان نهادی خود را از دست داد و به بحرانی ساختاری دچار شد.

یافته‌های تاریخی این پژوهش نشان می‌دهد که ناکامی سیاست مالیاتی خوارزمشاهیان ریشه در چند عامل درهم‌تنیده دارد. نخست، الگوی مالیاتی دولت بر مبنای اجبار، تمرکزگرایی شدید، و بی‌اعتنایی به شرایط منطقه‌ای و معیشتی مردم طراحی شده بود. این الگو، به‌جای آنکه درآمد پایدار و رضایت اجتماعی ایجاد کند، منجر به افزایش شکاف‌های طبقاتی، مقاومت‌های منطقه‌ای، و افول سرمایه اجتماعی حکومت گردید. دوم، ساختار دیوانی مربوط به وصول مالیات فاقد شفافیت، پاسخگویی و نظارت مؤثر بود و مأموران مالیاتی به‌صورت گسترده به سوءاستفاده از قدرت و استثمار مردم می‌پرداختند. این وضعیت، نهاد مالیات را از ابزار دولت به نماد ستم بدل ساخت، چنان‌که در منابع تاریخی، بارها مردم مأموران مالیاتی را دشمنان خود می‌دانستند (Lambton, ۱۹۵۳; Juvayni, ۱۹۵۸). سوم، در شرایط بحرانی، دولت به‌جای اصلاح ساختار مالیاتی یا کاهش فشار، به افزایش مالیات‌ها و وضع عوارض فوق‌العاده متوسل می‌شد که تنها به تشدید بحران مشروعیت منجر می‌گردید. فقدان انعطاف‌پذیری در سیاست‌های مالی، در نهایت زمینه‌ساز بی‌اعتمادی و مقاومت گسترده در میان مردم شد.

این وضعیت در چارچوب نظریه دولت‌محور نیز قابل تحلیل است. بر اساس این نظریه که توسط تاریخ‌نگارانی چون اسکامپ و میگدال توسعه یافته، دولت‌های پیشامدرن به‌جای آنکه مبتنی بر اجماع اجتماعی و نهادهای پاسخگو باشند، بیشتر بر انحصار خشونت مشروع و کنترل منابع اقتصادی متکی بودند (Migdal, ۱۹۸۸). در چنین ساختاری، هرگاه انحصار دولت بر منابع یا توانایی کنترل خشونت دچار تزلزل شود، دولت از درون فرو می‌پاشد. در مورد خوارزمشاهیان، تضعیف کنترل مالی، شورش‌های منطقه‌ای، و قطع وفاداری نخبگان محلی، نشانه‌هایی از چنین فرایند فروپاشی‌اند. آنچه این بحران را تشدید کرد، آن بود که دولت فاقد مشروعیت عقلانی-ابزاری به سبک دولت‌های مدرن بود و هنگامی که اقتدار سنتی-مذهبی‌اش نیز به چالش کشیده شد، دیگر نقطه اتکایی برای بازسازی مشروعیت سیاسی خود نداشت.

این پژوهش نشان می‌دهد که مطالعه تاریخ مالیات در ایران، نه فقط از منظر اقتصادی، بلکه از منظر سیاسی-اجتماعی و نظری نیز اهمیت دارد. در نتیجه، پیشنهاد می‌شود که در پژوهش‌های آتی، سیاست‌های مالیاتی در سایر سلسله‌های ایرانی همچون آل‌بویه، سلجوقیان، ایلخانان و صفویان نیز با رویکردی میان‌رشته‌ای

بررسی شوند. همچنین می‌توان از اسناد مالی و دفاتر دیوانی، چنانچه در نسخه‌های خطی باقی‌مانده موجود باشند، برای تحلیل‌های دقیق‌تری استفاده کرد. یکی دیگر از پیشنهاد‌های پژوهشی، بررسی تطبیقی سیاست‌های مالیاتی در دولت‌های اسلامی هم‌دوره با خوارزمشاهیان، از جمله ایوبیان، فاطمیان یا عباسیان است تا بتوان الگوهای مشترک و افتراق‌های ساختاری را در حوزه مالیات و مشروعیت بازشناسی کرد. همچنین ورود مفاهیم نظری معاصر از علوم سیاسی، جامعه‌شناسی تاریخی، و مطالعات اقتصادی به تحلیل‌های تاریخ‌نگارانه، می‌تواند ظرفیت جدیدی برای فهم بهتر علل صعود و سقوط دولت‌های ایرانی فراهم آورد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که سیاست‌های مالیاتی دولت خوارزمشاهی، به‌جای ایفای نقش تقویت‌کننده برای حکومت، در مسیر فرسایش تدریجی اقتدار سیاسی، از بین رفتن مشروعیت، و نهایتاً فروپاشی آن عمل کردند. این سیاست‌ها، با اتکا بر فشار، بی‌توجهی به وضعیت طبقات فرودست، و ناکارآمدی در کنترل مأموران اجرایی، نه تنها موجب بروز بحران‌های منطقه‌ای و شورش‌های محلی شدند، بلکه همراهی مردم با حکومت را نیز از میان بردند. در نهایت، حکومت خوارزمشاهی، در مواجهه با چالش‌های بیرونی مانند حمله مغول، فاقد پشتوانه اجتماعی و نخبگانی برای بقا بود. مطالعه دقیق این فرایند، تصویری عمیق‌تر از رابطه دولت، جامعه و اقتصاد در تاریخ ایران ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه یک سیاست اقتصادی ظاهراً فنی، می‌تواند به یکی از علل بنیادین سقوط یک حکومت بدل گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

Bosworth, C. E. (1968). *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994–1040*. Edinburgh University Press.

- Bosworth, C. E. (1976). *The Later Ghaznavids: Splendour and Decay*. Columbia University Press.
- Hodgson, M. G. S. (1974). *The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization*. University of Chicago Press.
- Ibn al-Athir. (2005). *Al-Kamil fi al-Tarikh* (Vol. 11, trans. D. S. Richards). Ashgate.
- Juvayni, A. (1958). *The History of the World-Conqueror* (trans. John Andrew Boyle). Harvard University Press.
- Lambton, A. K. S. (1953). *Landlord and Peasant in Persia: A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration*. Oxford University Press.
- Lambton, A. K. S. (1980). *State and Government in Medieval Islam*. Oxford University Press.
- Lewis, B. (2002). *The Arabs in History* (6th ed.). Oxford University Press.